

الحاقین، به خاک بغداد نقل می‌شود.»^۱

سپس احمد امین از محل سکونت مسیحیان، یهودیان و زردشتیان سخن می‌گوید.

واتسن در تاریخ خود می‌نویسد: «تمام کودکان در ایران از دوران طرز معیشت مردم طفولیت در معرض چنان زندگی سختی قرار می‌گیرند که افراد نحیف و مریض آنها از بین می‌روند و این روش چنان بوده است که گویی آیین اسپارتی که بنابراین تمام اطفال ضعیف اسکان رشد و زندگی نداشتند در میان آنان هنوز باقی است. هوای قسمت شمالی ایران در زمستان بسیار سخت است و با وجود این سرمای شدید، کودکان خردسال لباسی می‌پوشند که شکم را درست نمی‌پوشاند و به همین سبب، به نظر من، میزان مرگ و میر و تلفات در میان اطفال ایرانی خیلی زیاد است و بیشتر کودکانی که از این وضع سخت جان به سلامت می‌برند با تندروستی و نیرومندی به مرحله رشد می‌رسند.»^۲

هانری رنه‌الدانی که در عهد مظفرالدین‌شاه به ایران آمده است راجع به جمعیت ایران چنین می‌نویسد: «جمعیت ایران دائماً رو به تقلیل می‌رود. یکی از علل مهم این تقلیل، محیط رقت آوری است که زنان در آن اسرار حیات می‌کنند. دختران را در صغر سن وادار به ازدواج می‌نمایند و آنها مجبورند دوره شیر دادن به کودکان را طولانی کنند و در نتیجه خیلی زود نشاط جوانی را از دست می‌دهند. عدم نظافت و ندانستن دستورهای بهداشتی موجب تولید افکار موهوم و خرافاتی شده است و در موقع بروز امراض مسریه، مانند تیفوس و اسهال و وبا و طاعون و مخصوصاً آبله که قاتل کودکان است، به چیزهای موهومی متوسل می‌گردند.

تعیین رقم جمعیت ایران تقریباً غیرممکن است زیرا که سرشماری و اداره آمار و شناسنامه در این کشور وجود ندارد. راجع به زمانهای بسیار قدیم هم نمی‌توان احوال مورخین را معتبر دانست، و معلوم نیست که از روی چه مدرک و مأخذی نویسندگان قدیمی شماره رعایای داریوش را ۵ میلیون نوشته‌اند... شاردن هم در عصر خود، رقمی به قلم آورده که مسلماً از حقیقت دور است؛ او جمعیت ایران را در عصر خود، ۴ میلیون برآورد کرده است. نویسندگان قرن نوزدهم به حقیقت نزدیکتر شده‌اند؛ سرجان ملکم در تاریخ ۱۸۱۵، جمعیت ایران را ۱۰ میلیون تخمین زده است...

ژنرال شیندلر^۳ در سال ۱۸۸۸ جمعیت این کشور را مطابق صورت زیر ۷,۶۵۳,۶۰۰ نفر به قلم می‌آورد: شیعه ۶,۸۶۰,۶۰۰ سنی ۷۰۰,۰۰۰ زردشتی ۸۰,۰۰۰ یهودی ۱۱۹,۰۰۰ ارمنی ۴۳,۰۰۰، نسطوری و کلدانی ۲۳,۰۰۰»^۴

تقسیم جمعیت در ایران «طبق نظر ابتهاج» (ص ۲۷) جمعیت ایران از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه بتدریج رو به نقصان گذاشته. در آن موقع جمعیت ایران در حدود پنجاه

۱. ترجمه آقای محمود غروی، مجله پرده‌های تاریخی، سال نهم، شماره ۴ (به اختصار).

۲. تاریخ ایران، دوره قاجاریه، پیشین، ص ۱۱ (به تصرف).

3. Schindler

۴. سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه فروشی (مترجم همایون)، ص ۱۸-۲۵ (به اختصار).

5. Guide book on Iran, Tehran, 1936.

میلیون تخمین زده می‌شود که با انتزاع قفقاز و ترکستان و بلوچستان از ایران پنجاه درصد تقلیل یافت. در سال ۱۹۳۵ دایرةالمعارف بریتانیا جمعیت ایران را ۱۵۰,۰۰۰,۱۰۰ نفر ذکر کرده است. شهرهای عمده و باجمعیت به طریق زیر ذکر شده است:

محل	جمعیت	محل	جمعیت
آبادان	۴۰,۰۰۰	زنجان	۴۵,۶۱۲
اردبیل	۴۴,۸۰۰	سلطان‌آباد	۵۴,۹۸۷
ارومیه	۴۹,۸۴۳	شیراز	۱۱۹,۸۵۰
اصفهان	۱۰۰,۱۴۰	قزوین	۶۰,۰۱۳
پهلوی	۴۱,۹۹۷	کرمان	۵۹,۵۲۵
تبریز	۲۱۹,۹۴۹	کرمانشاه	۷۰,۶۱۵۹
تهران	۳۶,۰۲۴۱	مراغه	۴۵,۳۷۲
رشت	۸۹,۸۷۶	مشهد	۱۳۹,۳۵۰
		همدان	۹۹,۸۵۲

بنا به گفتهٔ ابتهاج (ص ۲۸) در حدود ۱۴ میلیون از جمعیت ایران مسلمان شیعه... و تقریباً یک میلیون نفر که اغلب کردهای شمال غربی ایران می‌باشند، سنی هستند. هفتصد هزار نفر از کردها از فرقهٔ شافعی پیروی می‌کنند. در بین ترکمنها و قبایل دیگر خراسان، عده‌ای حنفی هستند. اسماعیلیها تحت رهبری آقاخان در خراسان عده‌ای پیرو دارند. مسیحیها (اراسنه، آسوریها) در حدود ۱۲۰ هزار نفرند؛ و ۴۰ هزار یهودی و ۱۴ هزار زرتشتی و صد هزار بهایی در ایران زندگی می‌کنند.

کرزن، سایکس و ویلسون نیز شرح کاملی راجع به مذاهب و عقاید دینی در ایران نوشته‌اند، ولی کتاب ابتهاج از آنجمله تازه‌تر است...^۱

در ایران در بیست-سی سال اخیر در نتیجهٔ مبارزه با آبله و مالاریا و توجه به مسائل بهداشتی میزان مرگ و میر نقصان یافته ولی در دهات همچنان میزان مرگ و میر زیاد است و مردم بی‌خبر مخصوصاً در مناطق جنوبی ایران هنوز برای درمان دردهای جسمی و روحی خویش به جادو و جنبل و وسایل غیر علمی دیگر متوسل می‌شوند. «رقمی که دربارهٔ مرگ و میر نوزادان در دهات داریم (تا ۱۲ ماهگی) نتیجهٔ آمارگیری نمونه‌ای روستاهای جنوب تهران و بالغ بر ۲۱۶ در هزار است. چند آمارگیری محدود نیز که برای اطلاع از مرگ و میر نوزادان در محلات مختلف تهران انجام گرفته اعدادی را در همین حدود برای محلات جنوب شهر نشان می‌دهد... با این حال جمعیت تقریباً به میزان ۳۰ در هزار یا به عبارت دیگر ۳٪ در سال رو به افزایش است...»^۲

«از کل جمعیت شاغل ایران که در سال ۱۳۳۵ به ۵,۹۰۸,۰۰۰ نفر بالغ بوده است

۱. مردم‌شناسی ایران، پیشین، ص ۶-۲۴ (به اختصار).

۲. مقدمه‌ی برجامعه‌شناسی ایران، پیشین، ص ۶۰ (به اختصار).

آمار وقایع چهارگانه استانها و فرمانداریهای کل کشور در سال ۱۳۵۳

www.bakhtiaries.com

نام استانها و فرمانداریهای کل	متولدین ذکور و اناث اعم از جاری و معوقه		مردمان ذکور و اناث اعم از جاری و معوقه		جمع	ازدواج		طلاق
	مرد	زن	مرد	زن		جمع	جمع	
۱ استان مرکزی	۱۱۶۴۱۷	۹۶۱۶۰	۲۱۲۵۷۷	۱۹۵۹۹	۱۱۵۹۲	۳۵۶۹۱	۴۵۵۲۴	۶۴۵۴
۲ گیلان	۲۷۶۱۲	۲۶۵۵۴	۵۴۱۶۶	۴۹۶۶	۱۷۳۱	۶۶۹۷	۱۳۲۹۶	۶۵۶
۳ مازندران	۴۶۵۹۶	۴۴۵۶۲	۹۰۱۵۸	۶۵۲۱	۲۲۸۱	۸۸۰۲	۱۵۲۲۸	۹۲۴
۴ آذربایجان شرقی	۶۹۵۷۱	۶۵۴۷۲	۱۲۹۵۴۳	۱۱۵۴۱	۵۳۸۵	۱۶۹۲۶	۳۵۵۶۷	۱۹۲۲
۵ آذربایجان غربی	۲۸۶۰۱	۳۵۵۸۱	۶۳۶۸۲	۵۲۷۰	۱۷۸۹	۷۱۵۹	۹۱۱۶	۱۱۷۰
۶ کرمانشاهان	۲۱۶۰۷	۱۸۴۱۵	۴۰۰۲۲	۳۵۴۹	۹۶۱	۴۵۱۰	۶۲۴۵	۹۶۰
۷ خوزستان	۳۹۷۳۶	۳۷۲۵۱	۷۶۹۳۷	۵۱۴۸	۳۵۸۹	۷۷۳۷	۱۳۹۹۰	۱۳۵۱
۸ فارس	۳۷۹۹۵	۳۴۸۵۰	۷۲۸۴۵	۴۹۹۶	۳۰۰۰	۶۹۹۶	۸۹۷۰	۳۵۶
۹ کرمان	۲۲۴۴۴	۲۱۵۹۲	۴۳۵۳۶	۳۸۸۹	۳۵۵۸	۵۹۴۷	۹۴۴۷	۶۷۵
۱۰ خراسان	۵۸۲۵۱	۵۶۴۸۸	۱۱۴۷۳۹	۱۲۴۵۷	۵۳۶۱	۱۷۷۱۸	۲۲۳۳۷	۲۱۶۴
۱۱ اصفهان	۳۳۵۹۲	۳۲۴۴۲	۶۵۹۳۴	۵۸۱۸	۳۳۷۹	۹۱۹۷	۱۱۲۹۲	۷۸۵
۱۲ سیستان بلوچستان	۱۵۶۳۳	۱۴۴۱۱	۳۰۰۴۴	۱۹۰۱	۷۳۸	۲۶۳۹	۱۹۴۱	۱۴۱
۱۳ ساحلی	۹۵۳۵	۸۹۴۷	۱۸۴۸۲	۱۲۶۳	۵۶۸	۱۸۲۱	۲۵۱۵	۳۶۰
۱۴ کردستان	۳۵۱۵۸	۱۶۹۶۱	۳۷۱۱۹	۳۵۲۲	۱۲۹۶	۴۳۱۹	۵۵۹۴	۶۳۵
۱۵ همدان	۲۴۸۲۳	۲۵۳۸۲	۴۵۲۵۵	۳۵۶۲	۹۱۰	۴۴۷۱	۷۲۴۵	۶۳۷
۱۶ لرستان	۲۴۸۸۷	۲۲۲۸۹	۴۷۱۷۶	۳۱۲۱	۱۱۳۱	۴۳۵۲	۳۷۹۷	۵۸۱
۱۷ زنجان	۱۴۶۸۷	۱۳۱۲۴	۳۷۸۱۱	۱۷۰۷	۶۳۴	۲۳۴۱	۳۱۵۲	۲۲۷
۱۸ یزد	۶۱۹۶	۵۸۱۰	۱۲۰۰۶	۱۴۳۰	۷۴۹	۲۱۶۹	۳۳۵۹	۱۲۹
۱۹ چهارمحال بختیاری	۱۵۴۷۸	۹۵۱۸	۱۹۹۹۶	۱۱۲۹	۵۳۸	۱۶۵۷	۳۵۹۶	۱۳۷
۲۰ بوشهر	۷۵۹۴	۶۷۱۲	۱۳۸۰۶	۸۰۰	۲۳۵	۱۵۲۵	۱۴۳۰	۱۳۴
۲۱ ایلام	۷۶۱۰	۶۴۱۵	۱۴۰۲۵	۶۱۶	۲۲۲	۸۳۹	۱۵۸۸	۶۶
۲۲ فرمانداری کل سمنان	۳۹۳۱	۳۸۳۴	۷۷۵۵	۱۳۵۵	۵۱۰	۱۷۱۵	۳۳۳۲	۹۹
۲۳ کهنکيلوبه و بویراحمد	۵۹۸۲	۵۷۳۵	۱۱۷۰۷	۶۱۴	۸۴	۶۹۸	۶۱۲	۳۹
جمع کل	۶۵۲۴۱۶	۵۹۶۹۵۶	۱۲۴۹۳۷۲	۱۵۳۷۵۴	۴۶۱۳۲	۱۴۹۸۲۶	۲۱۳۷۵۳	۳۵۴۶۳

۵۵ درصد در مشاغل مربوط به زراعت، جنگلبانی، شکار و ماهیگیری کار می کرده‌اند و ۱۹ درصد به حرفه‌های صنعتی، عملیات تولیدی و مشاغل مربوط به آنها می‌پرداخته‌اند. از کلیه کسانی که به خدمات و اسوار اداری و منشیگری و فروشندگی و مانند آن می‌پرداخته‌اند، ۶۳/۳٪ ساکن شهرها هستند و ۳۶/۷٪ ساکن روستاها و از کسانی که به صنایع و معادن و کارهای مربوط به اینها شاغل بوده‌اند ۵۵٪ در شهرها و ۴۵٪ در روستا می‌زیسته‌اند، و حال آنکه از کلیه شاغلان کشاورزی فقط ۷٪ در شهر و ۹۳٪ در روستا سکونت داشته‌اند.

پس صحیح است که ده را مرکز فعالیت کشاورزی بدانیم. اما از طرفی باید قبول کرد که اینگونه فعالیت، انحصار به دیه‌ها ندارد، و از طرف دیگر باید تصدیق نمود که در خود مناطق روستایی نیز فعالیتهای قدیم صنعتی (خاصه صنایع دستی چون کوزه‌گری، گلیم و قالی‌بافی) و استخراج معادن و حتی خدمات، حائز اهمیت است. در دیه‌های عادی نیز قسمت قابل ملاحظه‌ای از جمعیت غیر کشاورز چون پبله‌ور، خوش‌نشین، و مانند اینها در میان جماعت کشاورزان به سر می‌برند... اهمیت صنایع خانگی را در روستاها از اینجا می‌توان دریافت که از ۵۹۴،۰۰۰ نفر کارکنان خانوادگی بیمزد (برطبق سرشماری ۱۳۳۵) فقط ۴۳۰،۰۰۰ در شهرها و بقیه ۵۵۱،۰۰۰ (۹۳٪) در مناطق روستانشین به سر می‌برده‌اند، و جمع آثار صنایع خانگی (تهیه و تولید قالی، گلیم، زبلو و مانند اینها، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی، پنبه و برنج پاک‌کنی، آسیا کردن غلات، تهیه کفش، تولید مواد غذایی، روغن‌کشی، صابون و شمع‌سازی و صنایع دیگر همانند) در کل کشور ۳۹۹،۰۰۰ بوده است که ۳۰۱،۰۰۰ واحد آن در نقاط روستایی قرار داشته‌اند (۷۵٪). - حتی در پاره‌ای استانها مانند خراسان، اصفهان، یزد، سیستان و بلوچستان شماره صنعتگران روستانشین بیش از صنعتگران شهرنشین است. اما صنایع رایج در دهات بیشتر جنبه (خودمصرفی) دارد و غالباً بمنظور صدور به خارج و تأمین اضافه درآمد نیست... فعالیتهای تجاری در روستاها بسیار ضعیف است.^۱

افزایش جمعیت
عمر متوسط و بطور کلی جمعیت در ایران، امروز، رو به افزایش است. بعلت فقدان احصائیه و آمار، ما از سیر صعودی و نزولی جمعیت ایران در دوران بعد از اسلام، اطلاع دقیقی نداریم. آنچه از قرائن بررسی آید جمعیت ایران از دوره ساسانیان تا آغاز حمله مغول، بنحوی معتدل و باکندی، رو به افزایش می‌رفته و گاه و بیگاه در اثر جنگهای فتووالی، حمله بیگانگان، قحطی، وبا و طاعون، و مظالم و بیدادگریهای هیأت حاکمه، عده‌ای از مردم به دیار نیستی رهسپار می‌شدند و سیر تصاعدی جمعیت برای مدتی دستخوش رکود می‌شد، و بار دیگر همینکه امنیت و آرامش نسبی پدیدار می‌شد، جمعیت در نقاط مختلف کشور به کندی رو به افزایش می‌نهاد.

پس از حمله مغول، و تیمور در اثر کشتارهای اجتماعی و فقدان امنیت اقتصادی، و ظلم و بیدادگری عمال حکومت، جمعیت ایران رو به کاهش نهاد.

در ایران عهد صفویه، از برکت امنیت نسبی، که از عهد شاهطهماسب به بعد پدید آمد، جمعیت ایران بار دیگر رو به افزایش نهاد، ولی این جریان پس از حمله افغانه، در اثر جنگهای مداوم خانها و متنفذین و مظالم و بیدادگریهای نادر و سلاطین قاجاریه، بار دیگر متوقف گردید و در بسیاری نقاط، جمعیت ایران رو به کاهش نهاد و عده‌ای جلای وطن کردند. ولی در طی ۱۰۰ سال اخیر، در سایه امنیت و آرامش و توجه به اسور بهداشتی، جمعیت ایران و عمر متوسط مردم قوس صعودی دارد.

برای آنکه خوانندگان به سیر تصاعدی جمعیت در جهان امروز آگاهی یابند، یادآور می‌شویم که به نظر جمعیت‌پژوهان: «... عمر متوسط انسان در آغاز عصر فلز ۱۸ سال بوده است و این رقم در اروپای قرون وسطی به ۳۰ رسیده، و از آن پس به اقتضای تکامل اجتماعی بالا رفته است. اکنون عمر متوسط در جامعه‌های پیشرفته نزدیک ۷۰ است: در فرانسه ۶۶/۳ (سالهای ۵۱ - ۱۹۵۰)، در کانادا ۶۸/۶ (سالهای ۵۲ - ۱۹۵۰)، در ممالک متحد آمریکا ۶۸/۸ (سال ۱۹۵۳)،... با اینهمه هنوز عمر متوسط مشرق‌زمینیان بسیار اندک است و عوامل گوناگون مخصوصاً استعمار خارجی و استعمار داخلی سبب شده است که نسبت تعداد جوانان به پیران بسیار زیاد و پدیده «جوانی جمعیت» در جامعه‌های شرقی برقرار باشد... جمعیت زمین در سال ۱۹۵۰ در حدود ۵۰۰ میلیون تن و در سال ۱۸۵۰ نزدیک به یک بیلیون و ۲۰۰ میلیون نفر بود، و از سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ افزایش جمعیت صد در صد شد. جمعیت کنونی زمین در حدود سه میلیارد است.»^۱

صاحب‌نظران معتقدند که در قرن بیستم دو مسأله بسیار بزرگ، یعنی جمعیت در عصر حاضر فقر و انفجار جمعیت، در مقابل بشریت قرار دارد که باید در راه تعدیل هر دو سعی و تلاش فراوان مبذول دارد. فقر و گرسنگی، چنانکه گفتیم، پدیده بسیار کهن و قدیمی است و هزاران سال است که اکثریت بشر از آن رنج می‌برند، ولی افزایش جمعیت یک پدیده خیلی تازه و نوین است. «افزایش متوسط سالانه جمعیت که در طی سده‌ها کمتر از ۰.۳٪ بود و در پایان سده نوزدهم هنوز از ۰.۵٪ تجاوز نمی‌کرد ناگهان به سال ۱۹۴۲ به ۱٪ و امروز این رقم به ۲٪ رسیده است. این انفجار جمعیت به این صورت است که اگر در گذشته پیدایش سه میلیارد نفوس روی کره زمین در حدود سیصد هزار سال طول کشید، اکنون برای اینکه به نفوس حاضر سه میلیارد نفر دیگر اضافه شود بیش از می‌سال وقت لازم نیست.

در آغاز ظهور مسیح تعداد افراد بشر از ۲۰۰ میلیون نفر متجاوز نبود و درست شانزده سده طول کشید تا این رقم دو برابر شد، یعنی به سال ۱۶۵۰ جمعیت جهان در حدود پانصد میلیون نفر بود که بعد از دو سده به یک میلیارد نوبالغ شد. این رقم بار دیگر دو برابر شد. اما در فاصله‌ای کمتر از یک سده، زیرا به سال ۱۹۳۰ جمعیت جهان بیش از دو میلیارد بود. هر سه میلیارد به سال ۱۹۶۰ پشت سر گذاشته شد، باور کردنی است که در پایان سده بیستم، یعنی در مدتی کمتر از چهل سال دیگر، این رقم به شش میلیارد برسد. تنها به سال ۱۹۶۲،

۱. آ.ک. برن د ایم کف، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه ا.ح. آریان‌پور، ص ۲۵۲ به بعد (به اختصار).

۶۳ میلیون نفر به جمعیت جهان افزوده شده است.

و اما آنچه یک واقعیت اساسی است این است که تودهٔ نفوس فقیر، آنها که از هم-اکنون قادر نیستند جوابگوی نیازمندیهای فعلی خویش باشند، در تولید این افزایش سهم اساسی را به عهده دارند... در حال حاضر کشورهای دچار کمبود غذایی در حدود سه چهارم از جمعیت جهانی را در بر دارند و در طول چهل سال آینده، جمعیت آنها در حدود دو برابر ونیم خواهد شد.^۱ مؤلف درجای دیگر می‌نویسد: «زودرسی سن ازدواج برای دخترها سبب می‌شود که آنها بتوانند تعداد بیشتری فرزند به دنیا بیاورند... زنی که دره ۱ سالگی ازدواج می‌کند بطور متوسط ظرفیت ده زایمان را دارد، اما زنی که در بیست سالگی ازدواج می‌کند تنها ظرفیت ۷ فرزند دارد... در طول قرن‌ها داشتن اولاد بسیار، و خانوادهٔ بزرگ، آرمان همگی بوده است، زیرا اولاد، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اجتماعی، قدرت و نیرو تلقی می‌شد. عقیم بودن موجب شربساری و فرزند بسیار موهبت خداوندی محسوب می‌شد.»^۲

ولی امروز به حکم شرایط جدید اقتصادی و اجتماعی، تقریباً تمام کشورها سعی می‌کنند که میزان موالید راتحت بازرسی قرار دهند، و از افزایش نا، محدود جمعیت جلوگیری کنند. «حکومت چین در چندین نوبت خیلی درست و صحیح تذکر داده است که جمعیت چین زیاده از اندازه نیست، اما با در نظر گرفتن سرعت آهنگ رشد اقتصادی رشد جمعیت سریع است. آن خطر واقعی که بشریت را تهدید می‌کند برخلاف تصور برخی از نویسندگان در این نیست که تعداد جمعیت در سال ۲۱۰۰ بالغ بر ۳۲ میلیارد و یک سده بعد در حدود ۱۷۰۰ میلیارد خواهد شد. خطر را نباید در افق سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ دید، خطر هم اکنون نمایان شده است. کشوری مانند هند که در آستانهٔ قحطی قرار دارد، نمی‌تواند فشار بار ۳ تا ۴ میلیارد مصرف کنندهٔ تازه را بدون روبرو شدن با یک فاجعه بر خود هموار کند... از سوی دیگر کاهش سنگین موالید در فاصلهٔ درازمدت، دشواریهای جدید به وجود می‌آورد و موجب تسریع پیری جمعیت می‌گردد. این امری است که اگر ترقیبات اقتصادی قابل ملاحظه‌ای پیشاپیش صورت نگرفته باشد، عواقب آن وخیم است. در ژاپن نسبت افراد بالاتر از ۶۰ سال به سال ۲۰۱۰ از ۸٪ به ۲۰٪ خواهد رسید، در حالی که نسبت افراد جوان از ۳۳٪ به ۱۶٪ خواهد رسید.»^۳

۱. اورلکت، جهان سوم و پدیدهٔ کم‌شدی، ترجمهٔ منیر جزئی، ص ۹ به بعد.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۳۰-۲۲۸ (به اختصار).



۲. طبقات اجتماعی

در ایران

بطوری که از تاریخ ساد، اثر دیاکونوف برسی آید در ایران، از آغاز هزاره دوم قبل از میلاد بطور محسوسی، آثار یک جامعه طبقاتی آشکار، و درین سن سازمان جماعت بدوی، بهره کشی از بردگان آغاز گردیده بود. «در این دوره، نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار صورت گرفت و قبایل شبنان-پیشه و زراعت پیشه پدید آمدند. از دیگر سو بعضی قبیله ها در تولید انواع گوناگون سواد خام (مثلاً فلزات) و پیشه های گوناگون تخصص یافتند، و این تخصص بسته به ناحیه سکونت ایشان بود؛ مثلاً قبایل کوهستانی ناحیه واقع میان ساد و عیلام (در لرستان کنونی) چیره دستی فوق العاده ای در ساختن مصنوعات مفرغی به دست آوردند...»

پیدایش حکومت عیلام و دولت ساد و هخامنشی بهترین معرف یک جامعه طبقاتی است. دولتهایی که در این دوره باستانی زمام امور را در دست گرفته اند هدفی جز حفظ نظام اجتماعی و طبقاتی و جلوگیری از عصیان بردگان و عناصر محروم نداشته اند. قرائن بسیاری نشان می دهد که در عهد هخامنشیان، «گئوماتا» علی رغم داریوش، ظاهراً متکی به طبقات محروم بود و با بخشودن مالیاتها و الغای ییگاری، می خواست از رشد روزافزون اختلاف طبقاتی جلوگیری کند. ولی چنانکه دیدیم، داریوش به کمک طبقات فرمانروا از این جنبش جلوگیری کرد. دیاکونوف در تاریخ خود، از جنبشهای خلق در آن دوران یاد می کند و می نویسد که پس از پایان کار گئوماتا، داریوش با قیاسها و مخالفتهای زیادی روبرو گردید؛ از جمله شخصی به نام «فرورتیش» (فراتورت) که خود را از خاندان کیا کسار می شمرد، در رأس یکی از شورشها قرار گرفت. در صدر قیام دیگری یک نفر پارسی به نام «وهیزداته» قرار داشت که خود را مانند گئوماتا بر دیده پسر کوروش می خواند... در این که هدف هر دو قیام احیای نظامات زمان بر دیده دروغین (نظاماتی که داریوش ملغی کرده بود) بوده، شکی نیست؛ ولی ممکن است که قیام کنندگان از آن حدود هم تجاوز کرده بودند زیرا که هر دو شورش بصورت نهضت خلق درآمده بود... شکی نیست که افراد آزاد عادی ساد نیز در عصیان همعنان فرورتیش بودند. بر روی هم جنبه عمومی و ملی قیام علیه داریوش مورد تردید نمی تواند باشد. مسلماً قیام سوم که در سرغیانا (بخشی از ایالات باکتریا) به رهبری شخصی به نام «فرادا» صورت گرفت نیز همگانی بود.

داریوش پس از یک رشته جنگهای خونین با مخالفین خود و خاموش کردن شورش بابل، به سوی ساد روی آورد و سرانجام فرورتیش را شکست داد.^۱

«در آن زمان، شیوه تولید برده‌داری، تقسیم کار، بسط و توسعه سازمانهای اقتصادی جامعه آن روز ایران را به جلوس‌ی راند، و در مجموع گامهایی ترقیخواهانه بود. از وضع اجتماعی و طبقاتی ایران در دوران حکومت اشکانیان، اطلاعات کافی نداریم. آنچه مسلم است در عهد ساسانیان، وضع و موقعیت هریک از طبقات مشخص گردید؛ اکثریت مردم یعنی کشاورزان و پیشه‌وران فعالیت‌های تولیدی را انجام می‌دادند و مالیات می‌پرداختند، و نجبا و اشراف و روحانیان جزء طبقه ممتاز به حساب می‌آمدند. تغییر موقعیت اجتماعی طبقات غیر ممکن بود و کسی که جزو طبقه کشاورزان یا پیشه‌وران بود نمی‌توانست درصاف نجبا یا روحانیان یا دبیران قدم گذارد. همین مظالم و بیدادگریها سبب قیام مزدک و یاران او گردید. ولی چون این قیام پلیمان و ریشه عمیق اجتماعی نداشت به دست خسرو انوشیروان سرکوب گردید. مقارن همین ایام، یعنی در دوره‌ای که ظلم و بیعدالتی سراسر ایران را فراگرفته بود، اعراب در پناه دین جدید، متحد و متشکل شده بودند و به ملل همجوار وعده مساوات و برابری می‌دادند.

در عهد ساسانیان به حکایت نامه‌تسر، مردم به چهار طبقه تقسیم می‌شدند و در بالای عموم طبقات پادشاه قرار داشت. طبقه اول اصحاب دین که شامل مغان، موبدان، مغان اندرزید، هیربدان، دستوران، حکام و عباد و زهاد و سندنه و معلمان می‌باشد. طبقه دوم، جنگجویان و بردان کارزار، که به دو قسمت سوار و پیاده تقسیم می‌شدند، و از حیث راتب و اعمال بین آنان اختلاف فراوان وجود داشت. طبقه سوم شامل دبیران و محاسبان یا کتاب رسائل و حسابداران و قضات و دادوران و وقایع نگاران و اطباء و شعرا و منجمان می‌گردید. و طبقه چهارم که در حقیقت اکثریت زحمتکش جامعه را تشکیل می‌داد و شامل کشاورزان و پیشه‌وران و صنعتگران و بازرگانان می‌گردید؛ که از آن میان، گروه‌های اخیر جزو طبقات سولد جامعه بودند و بار سنگین مالیات‌های گوناگون را بر دوش می‌کشیدند.»^۲

«نامه‌تسر» بهترین معرف حدود و قیود طبقاتی در آن روزگار است... فساد بیوتات و درجات دولوع است: یکی آنکه خانه راهدم کنند و درجه بغیر [حق] وضع روا دارند یا آنکه روزگار خود، بی‌سعی دیگری عزوبها و جلالت قدر ایشان بازگیرد، و اعقاب ناخلف در میان افتند، اخلاف اجلاف را شعار سازند، و شیوه تکرم فروگذارند، و وقار ایشان پیش عامه برود، چون سهته به کسب مال مشغول شوند و از ادخار فخریاز ایستند و مصاهره با فرومایه ونه کفو خویش کنند، از آن توالد و تناسل، فرومایگان پدید آیند، که به تهجین (یعنی پست کردن) سراتب ادا کنند شاهنشاه برای ترفیع و تشریف مراتب ایشان آن فرمود که از هیچ آفریده نشنیدیم، و آن، آن است که میان اهل درجات و عامه تمیزی ظاهر و عام بادید آورد. به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار، بعد از آن، میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد به مدخل و مشرب و مجلس و موقف و جامه و حلیه و ابنیه بر قدا درجه هریک، تا خانها و خویش نگه دارند، و

حظ و سحر فراخور خود بشناسند؛ چنانکه هیچ عاسی با ایشان مشارکت نکند در اسباب تعیش، و نسب و سنا کچه بحظور باشد از جانبین... و من بازداشتیم از آنکه هیچ مردم زاده زن عامه خواهد تا نسب محصور ماند، و هر که خواهد میراث بر آن حرام کردم، و حکم کردم تا عامه مستغل اسلاک بزرگراگان نخرند و در این معنی مبالغت روا داشت.^۱

باید دانست که قرن‌ها قبل از ظهور و اشاعه نهضت اسلامی در تورات و انجیل نیز تعالیمی علیه ستمگران و مال‌اندوزان آمده بود.

چنانکه در تورات سفر تثئیه، باب ۱۵، آیه ۷ چنین می‌خوانیم: «اگر نزد تو در یکی از دروازه‌هایت در زمینی که بیهوه خدایت نه تویی بخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت ساز و دستت را بر پرده فقیر خود میند. همچنین در باب ۳۴، آیه ۱۴ مذکور است: «بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند، ظلم ننما.»

همچنین در انجیل می‌خوانیم: «گنجها برای خود بر زمین نیندوزید؛ جایی که بید و زنگ زبان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند، بلکه گنجها بجهت خود در آسمان نیندوزید... زیرا هر جا گنج توست دل تو نیز در آنجا خواهد بود.»^۲ همچنین در انجیل برقس می‌خوانیم که عیسی به یکی از یاران خود می‌گوید هر چه داری بفروش و به فقرا بده ولی او ترشو و محزون شده راه خود پیش می‌گیرد. عیسی در این حال به شاگردان خود می‌گوید: «...سهل‌تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به سلکوت خدا داخل شود.»^۳

مذهب اسلام چنانکه قبلاً اشاره کردیم مانند دیگر مذاهب، مردم را به رعایت حال فقیران، درماندگان، یتیمان و بردگان فرامی‌خواند، ولی به هیچ وجه بشریت را به الغای طبقات و مساوات اجتماعی و اقتصادی دعوت نمی‌کند.

چنانکه در قرآن آمده است: «...نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا...»^۴ (بعضی از آنها را بالای بعضی، از جهت سراتب و درجات قرار دادیم تا برخی از ایشان بعضی دیگر را به کارگیرند).

نیز می‌خوانیم: «...والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق...»^۵ (خدا رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده است).

«انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل...»^۶ (مصرف صدقات، نیست مگر مختص فقیران، عاجزان، مستصدیان اداره صدقات و برای تألیف قلوب و آزادی بندگان و قرض‌داران و در راه خدا و براه درماندگان).

«و اعبدوا الله ولا تشركوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجارذی القربی و الجار اجنب و الناصح بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم...»^۷

۱. همان، ص ۱۹-۱۸ (با ادکی احتصار). ۲. متی، باب ششم، آیه ۱۹. ۳. باب دهم، آیه ۲۵. ۴. زخرف، آیه ۳۱. ۵. محل، آیه ۷۱. ۶. توبه، آیه ۶۰. ۷. ساه، آیه ۴۰.

(خدای یکتا را بپرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگیرید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه خویش و همسایه بیگانه و دوستان موافق و رهگذران و بندگان و پرستاران که زیر دست شمایند، در حق همه نیکی کنید).

به این ترتیب می‌بینیم که اسلام مطلقاً از مساوات اقتصادی و اجتماعی مردم سخن نمی‌گوید؛ حتی عده‌ای از سران عرب مساوات آدیمیان را موجب فناء بشریت می‌شمردند و می‌گفتند: «لو تساوی الناس لهلکوا جمیعاً».

قبل از آنکه وضع اجتماعی و طبقاتی ایرانیان را از روی کتب و آثاری که به یادگار مانده است مورد مطالعه قرار دهیم، نظریات علمی دانشمندان قدیم و جدید را در مورد مفهوم «طبقه» و «طبقات اجتماعی» اجمالاً ذکر می‌کنیم.

جرجی‌زیدان مردم را در عصر عباسیان به دو طبقه عامه و خاصه تقسیم می‌کند و می‌نویسد هر یک از این دو طبقه دسته‌های کوچکتری همراه دارند.

خلیفه و خانواده او یعنی «هاشمیان» از حقوق و امتیازات فراوان برخوردار بودند... خلیفه در سواقت رسمی روی تخت می‌نشست، و هاشمیان در حضور وی برصندلی می‌نشستند و سایر مردم روی فرش یا توشک و امثال آن جلوس می‌کردند. هاشمیان غالباً مستمری و مفری معینی داشتند که از بیت‌المال می‌گرفتند؛ بعلاوه انعامها و جایزه‌هایی نیز از خلیفه دریافت می‌نمودند؛ به خصوص اگر خلیفه از آنها بیم داشت، دست و زبان آنها را با هدیه و جایزه می‌بست... آنها را به عیش و نوش مشغول می‌داشت و از فکر خلافت و فرمانروایی ملبس می‌کرد. به این ترتیب هاشمیان مانند شاهزاده‌های شرقی، مردم سعادت‌مند و مفتخوری بودند که از افتخارات و اسواول دولتی بدون انجام خدمت و احساس کمترین مسئولیتی بهره‌مند می‌شدند و عمر خود را در کاخها به عیش و نوش به سر می‌کردند. یکی از آنها محمد بن- سلیمان هاشمی به استثنای اسلاک و مستغلات پنجاه و چند میلیون درهم تقدینه داشت و درآمد روزانه وی، صدهزار درهم بود (مسعودی، ج ۲، ص ۱۸۸).

دیگر از طبقات ممتاز آن دوران، غیر از هاشمیان، رجال دولت یعنی وزیران و دبیران و سران سپاه و کارمندان عالی‌رتبه دولت را باید نام برد که بیشتر از موالی و ایرانیان بودند (مانند آل برمک، آل ربیع، آل سهل، آل وهب، آل خاقان، آل فرات، آل خضیب، آل طاهر و غیره) و علاوه بر اینها سپاهیان، ندیمان، همستان، بزرگان، موالی و خدمتگزاران همگی کمابیش از مزایایی برخوردار بودند.^۱

با اینکه در کتب مذهبی یهود و نصارا و اسلام مکرر در مذمت مال‌اندوزی و حرص و آز، تذکرات شدید داده شده است معذکک هیچیک از تعالیم و اندرزه‌های مذهبی چنانکه باید در استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی در جوامع اسلامی مؤثر نیفتاده است:

در سورة توبه آیه ۳۵ می‌خوانیم

يَوْمَ يَحْمَىٰ عَلَيْهِمْ فِى نَارٍ جَهَنَّمَ فِتْكَوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ، هٰذَا مَا كُنْتُمْ

لَا نَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتَبُونَ.

روزی که در آتش دوزخ (گنجهای زر و نقره‌یی که اندوخته‌اند) مشتمل گردد و با آنها پیشانی‌ها پهلوها، و پشت‌های آنان داغ کرده شود (به آنها گفته می‌شود) این همان گنجی است که برای خود گرد آوردید بچشید گنجی را که برای خود نهادید.

به نظر فضل بن یحیی مردم چهار دسته‌اند:

داوری فضل بن یحیی
در باره طبقات مختلف

اول پادشاهان که از روی شایستگی دارای آن مقام بلند هستند؛
دوم وزیران که بواسطه هوش و خرد، مقرب آستان پادشاهان گشتند؛
سوم بزرگان قوم که ثروت به دست آوردند، چهارم مردمی که بواسطه فضل و کمال خود را به آن دسته‌ها پیوستند؛ و بقیه توده مردم، مانند کف دریا و آب‌گندیده، چارپای احق و نادان هستند و جز خواب و خوراک هدفی ندارند. روزی معاویه به احفان گفت مردم را برای من توصیف و تشریح کن، احفان چنین اظهار داشت: سرانی که بخت‌یاری کرده و آنها را برتر ساخته است؛ بازوانی که با نیروی تدبیر قوی گشته؛ اشخاصی که مال وسیله شهرت آنها شده؛ ادیبان و دانشمندانی که بوسیله علم و دانش به آن سه دسته پیوسته‌اند؛ و بقیه مانند چارپایان هستند، اگر گرسنه شوند دیوانه‌اند و همینکه سیر می‌شوند در خوابند. از حضرت علی بن ابیطالب (ع) راجع به طبقه محروم و بیخبر سؤال شد، فرمودند: هیچ رعای اتباع کل ناعق، میبلون مع کل میله! مانند پشه به هر بادی می‌جنبند و هر کس صدا برآرد به صدای او می‌رقصند. چنانکه گفتیم، از عهد عمر که سیل غنایم و باج و خراجها به مرکز خلافت روان گردید و بدون رعایت استحقاق بین مردم تقسیم گردید، اختلاف طبقاتی در جامعه اسلامی آشکار شد، و این تعارض و اختلاف

ظهور اختلاف شدید
طبقاتی

از دوره بنی امیه و بنی عباس رو به فزونی نهاد.

... وصف ثروت و تجمل بازرگانان که در کتب ادب آمده است حیرت‌انگیز است. نعمت و ثروت یک بازرگان در نسابور چندان بود که مایه حیرت و اعجاب عبدالله طاهر می‌شد. یک آسیابان در عهد معتصم خلیفه چندان ثروت اندوخته بود که در هر روز تنها صد دینار صدقه می‌داد. دهقانان بزرگ و امیران محترم نیز سکنتهای هنگفت فراز آورده بودند، چنانکه یک دهقان خراسان - حمویه نام - در نزدیک بیهق چهار ماه، هارون خلیفه را با سوکب و حشم وی نگهداری نمود و هیچ از پذیرایی فروگذار نکرد. و همچنین یکی از بازرگانان طبرستان برای اینکه در راه سکه حشمت و ثروت خود را به رخ دیگران بکشد به جای هیزم کاغذ می‌سوزانید و به جای تره حریر سبز برخوان می‌نهاد و مردم را به خوان خویش می‌خواند. در برابر این مایه ثروت و تجمل که مایه ناز عده‌ای بود، عده‌ای نیز از درد و نیاز رنج می‌بردند. مسلم بن ولید شاعر دربار خلیفه گاه می‌شد که برای خرج روزانه و خرید گوشت و نان ناچار می‌شد کفش خود را بفروشد. ابوالشمعق بساکه از بیجاگی

خانه نشین می شد و در را به روی کسی نمی گشود. این حال شاعر بود که روی سؤال داشت، و کسانی بودند که متاع او را از بیم گزند زبانش به خردند. حال دیگر فقیران، از این بدتر بود. از طبقات خرده پا کسانی پیدا می شدند که سقف خانه شان آسمان بود و گاه چندین روزگرسنه می ماندند. و هنوز صدای این شکمهای خالی و گرسنه را از اشعار شاعران آن دوره می توان شنید...^۱

تقسیم ثروت و درآمد بین طبقات

خلفا قسمتی از درآمد دولت را بابت حقوق کارمندان می دادند و بقیه را میان نزدیکان و طبقات خاصه، به عنوان انعام و جایزه و مستمری وغیره، تقسیم می کردند. آنها هم برای حفظ مقام خویش آن اموال را به زبردستان می دادند... به این طریق پول از دست خلیفه به دست وزیران و اسیران، و از دست آنان به زبردستان، و از دست آنها به دست بازاریان و کارگران و سوداگران می افتاد. و در واقع پولی که از کیسه مردم درآمد بود مجدداً به کیسه آنان بر می گشت.^۲

اینکه جرجی زیدان می نویسد که خلیفه مالیات را از مردم می گرفت و بین مردم تقسیم می کرد، خطاست؛ زیرا چنانکه می دانیم درآمد بیت المال در آن دوره از محل مالیاتها و جزیه هایی که از ملل تابع اعراب گرفته می شد تأمین می گردید، دولت عباسیان بطور متوسط، سالی ۳۰۰ میلیون درهم مالیات می گرفت؛ در حدود ۶۰ میلیون آن به مصرف سازمانهای دولتی می رسید و بقیه به میل خلیفه خرج می شد. یعنی در معنی، رعایای ایران و عراق و مصر و دیگر کشورها کار می کردند و دولت نصف یا ثلث محصول آنها را می گرفت و به میل خود خرج می کرد. و برای اینکه سروصدایی بلند نشود از پولهایی که از عرق جبین و کد یمن کشاورزان خاورمیانه گردآوری شده بود به فرزندان صحابه و بزرگان قریش می دادند و آنها را با پول و ملک مشغول می کردند و آنان هم از محل این پولهای حلال (!) قصر می ساختند و کنیز و غلام می خریدند و به شاعران و ندیمان و حاشیه نشینان می دادند. امام موسی کاظم از مدینه به بغداد نزد مهدی خلیفه می آمد، خلیفه مقدار زیادی پول به آن حضرت می داد، و آن بزرگوار پولها را در کیسه ها ریخته میان اهل مدینه تقسیم می فرمود.^۳

گاه برای جلب محبت افراد قبایل به آنها ضیافت می دادند و حتی گاهی در کوچه و بازار خوان عمومی می گسترده و توده مردم را خوراک می دادند. به این ترتیب می بینیم که نه تنها در صدر اسلام بلکه در دوره خلفای بنی امیه و بنی عباس نیز، دولت هیچ برنامه اقتصادی صحیحی نداشت، و در مقام این نبودند که مردم را به کارهای شمر و سودمند بگمارند و در مقابل کار مفید اجتماعی، به اشخاص پول بدهند بلکه پولهایی که بزور از اقطار عالم اسلام گردآوری می شد، در مرکز خلافت بین اشخاص مختلف به عنوان مستمری، جایزه، انعام، صدقه، صله و جز اینها تقسیم می شد. و عده ای هم در نهایت فقر زندگی می کردند.

۱. دکتر عبدالحسین زیدین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۵۲۵.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۵، ص ۹۲. ۳. همان، ص ۹۵.

فقها و پرعیز کاران صدر اسلام و اوایل خلافت بنی امیه غالباً به نوعی کار و کسب اشتغال داشتند و حاضر نمی شدند انعام و جایزه خلفا را قبول کنند و کلیه اعمال صواب و ناصواب آنان را صحه بگذارند، اما با گذشت زمان، اکثر فقها و پیشوایان مذهبی مزه شیرین رشوه را چشیدند و با گرفتن انعام و جایزه از خلفا، از روش انتقادی دیرین دست برداشتند. ذوالرئه شاعر می گوید: «پولهایی را که من به دست آورده ام ارث کسان من نیست، دیه هم نیست، از راه حرام (!) هم نگرفته ام بلکه خدمت بزرگان رسیده ام و از آنان دریافت داشته ام.» همانطور که بزرگان بذل و بخشش می کردند مردم نیز مجبور بودند غیر از مالیات و عوارض گوناگون، به فرمانداران کنیز و غلام و رخت و لباس و پول و گاو و شتر و استر و غیره بدعند. فرمانداران نیز برای تثبیت وضع خود ناگزیر بودند مقداری از این هدیه ها را بطور مستمری (سالانه) به مقامات بالاتر بدهند و اگر هدیه ها در موعد مقرر نمی رسید، فرماندار، متعرد به شمار می آمد و از کار برکنار می شد. این بود وضع اجتماعی و اقتصادی در جامعه اسلامی.

در دوره قرون وسطی خلفا برای اکثریت مردم ارزش چندانی قایل نبودند. سورش نامداری چون ابوالفضل بیهقی بدون توجه به نقش تولیدی و اجتماعی مردم می نویسد: «خیمه مسلمانان ملک است، وستون پادشاه و طناب و میخها رعیت. پس چون نگاه کرده اید اصل ستون است و خیمه بدان پیاست. و هرگه، وی سست شد و بیفتاد، نه خیمه و نه طناب و نه هیچ ماند.» مقریزی در کتاب اغاثة الأمة بکشف الفیمة، طبقات اجتماع را بدینسان تقسیم کرده است: (۱) اهل دولت؛ (۲) توانگران، از قبیل بازرگانان و منعمانی که در رفاه و آسایش به سر می برند؛ (۳) کسبه ای که نسبت به تجار طبقه متوسطی هستند و بازاریانی که معاش خود را از خرید و فروش به دست می آورند؛ (۴) فلاح و پیشگانی که به کار کشت و کاری پردازند و ساکنان مزارع؛ (۵) بینوایان و تهیدستان که اکثریت فقیهان و طلاب علوم را تشکیل می دهند؛ (۶) پیشه وران و کارگرانی که در صنایع کار می کنند و مزد می گیرند؛ (۷) مستمندان و بینوایانی که از راه تکدی معاش خود را بدست می آورند...^۱

در جوامع ابتدایی مادام که وسایل تولیدی و فرهنگ جامعه مراحل رابطه وسایل تولیدی ابتدایی خود را طی می کند معمولاً افراد جامعه وضع اقتصادی و با طبقات اجتماعی یکسانی دارند و مالکیت خصوصی به مرحله ای نمی رسد که طبقات مختلف المنافع در برابر یکدیگر صف آرای می کنند. در چنین جامعه ای اسکانات اجتماعی تقریباً برای همه افراد یکسان است، و هر فردی می تواند بر حسب سن، جنسیت و نیروی بدنی و فکری خود به فعالیتی شریخش دست بزند. ولی پس از آنکه در اثر تکامل ابزارهای تولیدی تولید اضافی میسر گردید، عده ای بر آن شدند که از نیروی کار دیگران بهره برداری کنند. به این ترتیب اندک اندک، اختلاف طبقاتی و استثمار انسانی از انسانهای دیگر آغاز گردید. در این دوره است که در جنگها اسیران را به جای آنکه بکشند به عنوان غلام و برده مورد استثمار و

بهره‌کشی قرار می‌دهند و از حاصل کار آنان به نفع خود استفاده می‌کنند.

بنابراین پس از آنکه وسایل تولیدی رو به تکامل نهاد و بهره‌کشی انسانی از انسانهای دیگر امکان پذیر شد، جامعه به طبقات مختلف‌المنافع تقسیم گردید.

«یک جامعه دارای یک جهان‌بینی متجانس نیست، بلکه هر یک از طبقات جامعه برای خود جهان‌بینی مخصوصی دارند و با موازین خاصی اسور و اشیاء را ارج‌گذاری می‌کنند... اعضای طبقه بالا عموماً از مالکیت خصوصی و آزادی فردی دفاع و با تقویت طبقه کارگر مخالفت می‌کنند در صورتی که رفتار طبقات دیگر چنین نیست.»^۱ به قول یکی از دانشمندان، کسانی که در کلبه‌ای محقر و با شرایطی نامساعد گذران می‌کنند با قصر نشینانی که از محرومیت و ستم نصیبی ندارند یکسان فکر نمی‌کنند و جهان‌بینی و معتقدات واحدی ندارند.

هر کودک کی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، دارای نوعی شعور طبقه‌ای می‌شود، و نیز موافق پایگاه اجتماعی آن طبقه، امکاناتی برای رشد و کسب سعادت می‌یابد. ولی از بستگی ابتدایی فرد به یک طبقه لازم نمی‌آید که فرد همواره در طبقه اصلی خود بماند. به عبارت دیگر، ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی ببرد و به طبقه دیگری پیوندد.^۲

سوریس دوورژه دانشمند فرانسوی در پیرامون طبقات چنین می‌نویسد: «تاریخ کلیه جوامع تا امروز، تاریخ مبارزه طبقات است.» این جمله که بیانیه اشتراکی^۳ سال ۱۸۴۸ با آن آغاز می‌شود فکری به آن تازگی که تصور می‌شود، بیان نمی‌کند.

پیش از مارکس، بسیاری را اندیشه بر آن بود که تضادهای سیاسی از نابرابری دسته‌های اجتماعی به وجود آمده است. این دسته‌های اجتماعی نابرابر، طبقات به معنی وسیع کلمه را تشکیل می‌دهند. وجه تمایز مارکس در این است که مبارزه طبقات را عامل اصلی تعارضهای سیاسی نموده و خصوصاً تعریف محکم و محدودی از طبقات به دست داده است...

در هر جامعه اختلاف میان صاحبان امتیاز که اسکان ارضای امیال و تمتع کامل از هستی خود را دارند، و ستمدیدگان که از محرومیت‌های کم و بیش بزرگ رنج می‌برند، امری اساسی است، دسته دوم تلاش می‌کنند تا جای‌دسته اول را که برای حفظ آن مبارزه می‌کنند، بگیرند. این تضاد تا آنجا که به قدرت مربوط می‌شود سیاسی است و همیشه هم به قدرت مربوط است، زیرا در دست داشتن قدرت یکی از مؤثرترین وسایل برای برخورداری از امتیازات و حفظ آنهاست... در ایالات متحده آمریکا پس از بررسی در باره «شهر میانه»^۴ یعنی شهرهایی که نماینده زندگی مادی و فرهنگ طبقه متوسط آمریکایی هستند شش طبقه اجتماعی به دست آورده‌اند: (طبقه بالای بالا، طبقه بالای پایین، طبقه میانه پایین، طبقه پایین بالا، طبقه پایین پایین). به نظر مارکسیست‌ها: «دو طبقه در برابر یکدیگرند: طبقه‌ای که برای زیستن چیزی جز نیروی کار خود ندارند، و طبقه‌ای که ابزارهای تولید را در دست دارد... همین اختلاف است که دو طبقه

۲. همان، ص ۱۶۷.

۱. زمینه جامعه‌شناسی، پیشین، ص ۱۶۵ (باختمار).